

با اجازه مافوقترین نیروی قدرت و عظمت یک محیط سعادت درخشنده وحدت نوین جهانی

رهنمون حشمت الله دولتشاهی

مکانیسم آفرینش

روح و رؤیا- روان

سئوالات یکی از وحدتیان و پاسخ آن

یک- مرحوم شوهر خاله ام که مدیریت داروخانه خیریه سبزوار را بعهده داشت از درآمد موقوفه ای که متولی آن بود چهارشب عده ای از مردم را اطعام می کرد. در یکی از این شبها زنی که متصدی درست کردن دوغ شده بود درحالی که ماستها را با دست خود بهم می زد "رطیلی" که معلوم نشد چگونه در دیگ ماست افتاده بود انگشتش را گزید و او را بشدت مریض کرد، عاقبت پس از چندین روز معالجه بهبودی یافت. شب بعد از این قضیه در همان اطاق که تقریباً آبدارخانه محسوب می شد با دونفر از هم بازیهایم که آنها نیز از سیزده یا چهارده سال بیشتر نداشتند نشستیم بودیم یکی از آنان که حالا جوانی بیست و نه ساله است از شدت خستگی بخواب رفت، شیطنت آن روز، بنده را به انجام کاری که ذیلاً شرح می دهم وادار کرد:

به رفیق خود گفتم پای آقای (ع- ب) که خوابیده بود را به آهستگی از زمین بلند نماید. در این موقع خود قطعه یخی برداشتم و در شلوارش انداختم و مجدداً پای او را به آهستگی روی زمین قرار دادیم همین که وی سردی یخ را در قسمت ران خود احساس کرد بشدت از خواب پرید و در حالی که فریاد می زد: « آخ! آخ! » شلوارش را از پای درآورد و بدور افکند و مرتب پای خود را حرکت می داد!

وقتی از خنده ما بخود آمد متوجه شد درپاچه شلوارش یخ افکنده ایم غرغر زیادی کرد و گفت خواب دیدم رتیل سیاه بزرگی داخل شلوارم شد و رانم را گزید.

دو- دوستی دارم که او نیز کارمند انجمن تبلیغات اسلامی است می گوید پسر دایم در تالار منزل ما بخواب رفته بود من قطعه یخی برداشتم و در دستش نهادم پس از لحظه ای از خواب پرید درحالی که می گفت: «آقای مدیر غلط کردم!»

پس از آنکه متوجه بیداری خود شد خواب خود را به این طریق تعریف کرد: خواب می دیدم آقای مدیر دبستان پهلوی از من درخواست تکالیف مشق و دیکته می نماید، منم که تکالیف دبستانی خود را انجام نداده بودم درخواست عفو می نمودم ولی آقای مدیر اصرار داشت تنبیه شوم، ناچار دست خود را بالا گرفتم و ایشان باشلاق ضربه محکمی بدستم کوبیدند که از شدت درد بیدار شدم.

سه- چندی پیش خواب می دیدم در صحرائی با پلنگی روبرو شده ام و او غرش کنان بطرف من می آمد همین که فاصله ما به یکدیگر کم شد پلنگ نعره شدیدی کشید و خود را برویم افکند. در این حال فریادی از دل برآوردم و از خواب بیدار شدم. آنگاه دیدم دوگربه باهم می جنگند و در عین دعوا برویم درغلطیده و از خواب بیدارم کرده اند، درحالی که گمان می کردم سبب بیداریم خواب موحشی بوده که شرح آن معروض افتاد.

لابد برای شما نیز نظایر این خوابها اتفاق افتاده است. اکنون این سئوالات پیش می آید:

اول - آیا روح هنوز حادثه ای که برای شخص خوابیده روی نداده بر آن آگاه بوده یا خیر؟ اگر بگوئیم آگاه نبوده و بعداً درحین واقعه واقف شده، این سؤال پیش می آید که مثلاً از زمان نهادن یخ در دست یک نوآموز تا موقع بیداری او چند لحظه بیش طول نکشیده او چگونه خواب طولانی کتک خوردن خود را از دست مدیر دبستان در آن چند لحظه دیده است؟

دوم- اگر جلوتر از وقوع حادثه یا در حین آن شخص خوابیده را روح بوسیله خواب آگاه می کند چرا عین واقعه را برایش شرح نمی دهد مثلاً چرا بجای اینکه روح بنده در خواب مرا آگاه به نزاع دوگربه نماید خواب پلنگ و غرش او را برابرم می بیند و در نتیجه مرا می ترساند؟
سؤالات دیگری نیز در این باره دارم که چون احتیاج به ذکر مقدمه دارد فعلاً از آنها صرف نظر می نمایم.

حل مشکلات خواب

از خوانندگان تقاضا می شود برای درک این حقایق توجه کافی مبذول دارند:

یک- بدن انسان از سه قسمت: روح، جسم، پریسپری (یا قالب مثالی) تشکیل شده است که شرح آن تفصیل دارد و مجال بحث نیست. در موقع خواب جسم انسان استراحت کرده و روح نیز برای رفع خستگی و علل دیگر بطور موقت بنا به مشیت الهی خارج می شود ولی وسیله ارتباط روح و جسم پریسپری است که کاملاً مواظب جسم است و از آن خارج نمی گردد. اگر پریسپری هم از جسم جدا شود انسان می میرد یعنی حالت مرگ وقتی اتفاق می افتد که روح و پریسپری هر دو از جسم بیرون روند اما در خواب فقط روح جدا می شود (فرق مرگ و خواب در این نکته بود که گفته شد) پس اگر روح خیلی بعید (دور) گردد خواب انسان بسیار عمیق می شود. اگر چندان بعید نشود خواب هم بطور متوسط سنگین است. اگر روح خیلی نزدیک و فارغ باشد خواب نیز سبک است. مثل خوابهایی که انسان صدای اطراف را می تواند بشنود و بعضی از حواس او کار می کند. بنابراین خواب حالات متعددی دارد که مهمترین آن گفته شد.

دو- اگر خطری برای شخص خوابیده پیش آید، پریسپری کاملاً مواظب است به محض جزئی خطر او را آگاه می کند و در این حال بنا به امر الهی اتصال کامل و دائمی خیلی نزدیک بین پریسپری و روح برقرار است و سریعاً مثل تلگراف جریان اطراف را به او مخابره می کند و به اصطلاح اعلام خطر می نماید که اکنون خطری دارد به جسم نزدیک می شود.

اگر مثلاً در اطراف آن شخص خفته اشخاصی باشند و بخواهند به او ضرری رسانند به محض اینکه در مغز اولین نفر از آن عده فکر اذیت پیدا شود فوری پریسپری شخص خفته باسرعتی بیشتر از برق مطلب را درک می کند و هر چه آن شخص بیدار فکر خود را در مغز پرورش می دهد پریسپری مزبور هم آنرا فهمیده و به روح می رساند تا وقتی که شخص بیدار فکر خود را تکمیل کرده، به سایر رفقای خود مطلب می گوید تا آن عده درباره آن موضوع فکرکنند و تصمیم بگیرند بازهم پریسپری تمام قضایا را درک کرده و اتصالاً به روح مخابره می نماید.

بنابر این از همان لحظه اول که خیال شروع لطمه در مغز اشخاص مزبور پیدا شد پریسپری بوسیله قوه انتقال فکر مطلب را درک کرده به کمک یک سلسله خوابهای مختلف که مدتی طول می کشد آن را با اشاره به جسم حالی کرده است تا وقتی که لحظه عمل فرامی رسد. به محض این که لحظه عمل فرا رسد مثلاً یخ در دست طرف

گذارده شد فوراً روح برمی گردد و شخص مزبور بیدار شده جسم و روح و پریسپری او تمام حالت سابق خود را از سر می گیرد.

پس علت این که این همه خواب طول می کشد آن است که از اولین لحظه که در فکر اولین شخص آن خیال گذشت تا آن موقع که عمل انجام شد پریسپری و روح از جریان آگاه هستند نه اینکه در همان موقع گذاردن یخ همه را دیده باشند بلکه مدتها طول کشیده و قضایا را همچنان در خواب دیده است.

سه- در اینجا باید دانست که اگر در اثر لطمه هائی که به شخص خفته زده می شود (مثل ناگهان بیدارکردن او یا شوخیهای مضره از آن قبیل که مورد بحث بوده) برگشت روح به سرعت انجام نگیرد و لحظه ای در مراجعت اختلال حاصل شود شخص می میرد.

این قبیل اعمال ممکن است برای انسان تولید خطرات بزرگ کند و به همه باید اندرز دهید که از چنین اعمال و این تفریحات پر زیان خودداری کنند، مبدا خدای ناکرده لطمه به آن شخص وارد آمده موجب ندامت دنیا و آخرت گردد. ناگفته نماند که اغلب سکنه های قلبی که در خواب می شود یکی از عواملش همین است که گفته شد.

چهار- حالا اگر روح نزدیک باشد و جسم شخص کاملاً سالم و ظرف مغز او بدون نقص و درست و پاک و مناسب و جمیع محسنات در این شخص جمع باشد عین حقیقت قضیه را در خواب خواهد دید ولی خیلی نادر است و کم اتفاق می افتد. اما معمولاً چون ظرف او خراب است و درست آن نقطه حافظه و مغز کار نمی کند و سالم نیست، خاطرات دیگر شخص خفته که شباهت با موضوع قضیه دارد، یعنی نزدیکترین خاطره که در مغزش نقش بسته بود جلو می آید و سلسله پشت سلسله جریان را بطور شبیه و مثال به او می فهماند تا آن حین که خطر عملی می شود و تأثیر می کند.

مثل اینکه سردی یخ در بدن اثر نموده و مثلاً در خوابی که آقای محمودی تعریف کرده تبدیل به رطیل یا شلاق می شود زیرا که این نوع دیدن در حافظه و وجدان او قبلاً نقش بسته و برای فهم او نزدیکترین راه است. معمولاً قضایائی را که قبل از خواب یا روزهای پیش در فکر داشته به شرط شبیه بودن با موضوع می بیند به این ترتیب روح پیشاپیش او را از خطر موجود آگاه می کند.

چنانچه در ضمن عمل آن اشخاص از فکر خود منصرف شدند او فقط خواب وحشتناکی دیده و به آن ادامه می دهد تا موقعی که از فکر آن عده خارج شود. در این حال این شخص از خواب بیدار نمی شود ولی آن رؤیا رفته رفته خاتمه پیدا می کند و بعدها خاطره در مغزش می ماند که خواب وحشتناکی دیده است.

پنج- درباره مشکلات خواب

نظری بر مطلب فوق که از طرف یکی از برادران ارسال گردیده.

مطالعه مقاله برادر ارجمندمان آقای حشمت الله دولتشاهی (حشمت السلطان) در جواب یکی از برادران مسلمان این بنده را واداشت که با تشمت افکار و فرسودگی مغزم نظرات و تشخیص خود را در این زمینه به آقای نامبرده و سایر ارباب فکرت و بصیرت عرضه کنم.

عزیزان- این که ملاحظه می فرمائید دانشمندان غیر مسلمان در اطراف معرفه النفس و مطالب مربوط به روح عقاید مختلف و نظرات متعددی دارند علتش این است که این مطالب از امور ماوراء طبیعت است و اینان می خواهند

در حدود طبیعت و محسوس حقایقی را پیدا کنند، از طرفی تکیه بر رکنی وثیق و مبنایی استوار ندارند، ولی ما که به حمدالله از نعمت دین حنیف اسلام برخورداریم سرچشمه جوشان علم و معرفت یعنی قرآن و تعلیمات خاندان نبوت که قرین قرآن و مبین حقیقی احکام و مفسر مشکلات آن هستند در دسترس ما قرار دارد بنابراین چرا آب درکوزه و ما تشنه لب به این سو و آنسو بگردیم؟

این است ملاحظه فرمائید قرآن در این زمینه چگونه بما تعلیم می دهد:

سورة الزمر آیه چهل وسه: "الله يتوفى الا نفس حين موتها و التی لم تمت فی منامها فیمسک التی قضی علیها الموت و یرسل الاخری الی اجل مسمی."

چنانچه ملاحظه می فرمائید در این آیه چگونگی خواب و مردن با کمال صراحت بیان شده منتهی چیزی که به ابهام خود باقی می ماند همان نفس انسانی و روح است که شناسائی کنه آن از حیثه فکر ما خارج و به طوری که در آیه هشتاد و هفت سوره بنی اسرائیل: "یسئلونک عن الروح قل الروح من امر ربی و ما اوتیتم من العلم الا قليلا" اشعار دارد در قبال پرسشی که شده بود روح را از امر پروردگار معرفی نموده و راه درک حقیقت آن مسدود است چنانچه حدیث مشهور نبوی "من عرف نفسه فقد عرف ربه" نیز مؤید این امر است و مشعر بر این است که همانطور که شناسائی کنه ذات پروردگار از حدود فکر بشر خارج و غیر مقدور است شناسائی روح هم ممتنع است. بنابراین مراد از نفس انسانی که در هر دو حال (حال مردن و حال خوابیدن) از طرف خدای متعال توفی و اخذ می شود بر ما مخفی است و آنچه می توانیم درک نمائیم تنها فرقی که بین خواب و مردن هست همانست که صریح آیه مبارکه بر آن دلالت دارد "فیمسک التی قضی علیها الموت و یرسل الاخری الی اجل مسمی"

و چنانچه بنظر خوانندگان محترم رسیده باشد فرموده اند: "والنوم اخ الموت." و در جمله دیگر فرموده اند: "کما تنامون تموتون و کما تیقظون تبعثون" که از روی این قاعده می توان معتقد شد که چگونگی حالات انسان در عالم برزخ یعنی از زمان مردن تا زمان بعثت و قیامت عیناً تماس و مشابه با عالم خوابست با این فرق که مدت خواب از چند ساعت تجاوز نمی کند و مدت دوره عالم برزخ طولانی و نامعلوم است یعنی جز خدای توانا کسی نمی داند. تا اینجا آنچه به عرض رسید چندان منافات و مغایرتی بانگاشته آقای دولتشاهی ندارد جز اینکه در موضوع قالب مثالی (پریسپری) خاصیت و اثر وجودی آن همان موقعی است که روح انسان بدون استعانت از بدن عنصری می خواهد زیست و سیر کند در این موقع است که روح ضمن خروج از بدن قالب مثالی را مورد استفاده قرار می دهد و لذا آنچه را که در عالم خواب درک می کنیم از حرکات و قضایائی که پس از بیداری تعریف می کنیم. که مثلاً خواب دیدم فلان جا رفتم و ملاقات کردم و مواجه با فلان کیفیت لذت بخش و یا گرفتار حادثه خطرناک شدم تمام این قضایا بوسیله قالب مثالی صورت می گیرد زیرا بدن انسان عنصری ما در رختخواب آرمیده .

برای تأیید این نظریه یک داستان بیاد آمد که اینک بعرض می رسد:

در سال هزار و سیصد و خورشیدی چندی در تهران بودم. روزی در منزل مرحوم مترجم السلطنه شیخ بهائی روزبه مدیر روزنامه اوقات، نهار دعوت داشتم. جناب آقای ظهیرالسلطان خلف مرحوم خلد مقام ظهیرالدوله صفا هم (که فقط سعادت شناسائی و دیدار ایشان همان روز نصیب شد و دیگر تاکنون هیچگونه اطلاعی از ایشان ندارم) تشریف داشتند.

کتاب قطوری با ایشان بود. بنده آنرا برداشتم و قدری ورق زدم. کتاب مزبور به زبان انگلیسی بود و عکسهایی داشت. ایشان قسمتی از مندرجات کتاب مزبور را برای بنده ترجمه و بیان کردند که مربوط به علم تنویم (خواب) مغناطیسی بود و حاکی از این بود که در اثر ترقیات عجیبی که در صنعت بوجود آمده دوربین هائی اختراع شده که حالات یک نفر معمول را از ابتدای فعالیت عامل تا زمانیکه کاملاً معمول (مدیوم) به خواب می رود و مورد پرسش یا دستور قرار می گیرد عکس برداری نموده اند.

تصاویر نشان می داد که در موقع به خواب رفتن یک معمول (مدیوم) چیزی شبیه به کف یا دود غلیظ از پیشانی یا دهان و بینی و یا گلو و سینه او خارج می شود و آن چیز تدریجاً درفضا با حرکات بطیئی متراکم شده و بالاخره بصورت و هیكل شخص معمول متشكل می شود.

عکسهایی که می دیدیم مربوط به یک بانو بود که مورد عمل هیپنوتیزم قرار گرفته بود تا آنجا که صورت و هیكل مثالی او در مقابلش دیده می شد. بواسطه طول زمان فعلاً بیش از این از خاطره آن روز و توضیحات دیگری که داده شد جز آنچه عرض شد چیزی بیاد ندارم و بعلم گرفتاریها و آلودگیها به تعقیب این موضوع و تحقیقات بیشتر نیز توفیق نیافته ام.

از مجموع آنچه به عرض رسید و به فرض این که آنچه در کتاب مزبور ذکر شده مبنی بر حقیقت باشد این معنی بدست می آید که هنگام خوابیدن انسان قالب مثالی (پریسپری) اوهم باروح خارج می شود و برای فعالیتهایی که روح درمدت خواب صاحبش نماید، قالب مثالی حامل آن خواهد بود.

در این صورت باید معتقد بود که در موقع خواب چون اراده خداوند توانا بر ادامه زندگی شخص تعلق گرفته با وسائلی که حقیقت آن بر ما مکشوف نیست فعالیت طبیعی بدن از دوران خون و تنفس انسان برقرار است تا زمانی که بار دیگر روح به امر حق به بدن برگردد و به اصطلاح انسان بیدار شود.

در پایان آنچه که ذکر آن بنظر بنده لازم است اینست که چون روح انسانی درعالم خواب در قبضه توفی و قدرت خداوند است از محیط طبیعیات بیرون ودر نتیجه دیگر قرب و بعد زمانی و مکانی در مورد روح وجود ندارد و بنابر این جمله را که در مقاله مزبور دایر به نزدیک و دور بودن روح و اثر آن در زود بیدارشدن یا دیر بیدار شدن نگاشته اند مورد تأمل و درخور تجدید نظر است. مطالب دیگری هم مربوط به این مبحث دارم که موکول به بعد می شود و اکنون مترصدم از بررسیها و نقادی ارباب دانش و بینش بهره مند شوم.

ولاحول ولاقوة الا بالله

شش - پیرامون جواب

مقاله برادر مکرم و دانشمند گرامی وسید جلیل القدر ... در جواب مقاله نگارنده مرا بر آن داشت که بحثی در این باره بنگارم و از این مقال نظری جز بهره مندی برادران ندارم تا مطالب در معرض قضاوت افکار قرار گرفته و آنچه را خوب و قابل قبول خرد است فرا گیرند.

هفت- احتیاج به چیزهای خوب

برادر عزیز فرموده اند "ما که بحمدالله از نعمت دین حنیف اسلام برخورداریم چرا به این سو و آنسو بگردیم." منم در شکرگزاری از یزدان بخاطر داشتن دین مبین اسلام با ایشان شریکم لیکن دین مبین اسلام ما را منع نفرموده که اگر چیز خوبی را که با دین اسلام مخالف نیست یافتیم بگیریم.

قرآن مجید در سوره بیست و نه آیه نوزده می فرماید:

"فبشر عبادی الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه" یعنی "مژده ده آن بندگان مرا که سخن را بشنوند و بهترین آنرا پیروی نمایند."

پس هرگاه دیدیم مطلبی هست که دین درباره آن ساکت است و مخالفی با آن ندارد چه مانعی است آنرا اتخاذ کنیم بلکه اگر خوب و قابل قبول باشد طبق آیه فوق دستور پیروی از آن داریم و اگر قابل قبول نبود آنرا رد می کنیم.

هشت- چگونگی قبول و رد

البته باید قبول یا رد پس از تفکر و تأمل و غور و بررسی باشد، بلکه باید چند نفر دانشمند بنشینند و بیندیشند تا اگر خوب بود قبول نمایند و اگر بد بود رها کنند. نباید پنداشت که راه مسدود است، شاید به عذر اینکه راه بسته، خاموش نشست چون اصولاً فهم و عقل بشر قابل ترقی و تعالی و درک مطالب بیشتری است (به مقاله مکانیسم آفرینش رجوع فرمائید).

نه- فهم و ادراک

درک آن است که به خودی خود و سریعاً حاصل شود و فهم آن است که بدنبال آن روند تا بفهمند. پس از تعقیب یا تحصیل یا مطالعه معرفت به آن حاصل کنند. پس باید بدنبال دانش رفت و حقایق را از آنجا که هست آورده آموخت. عزیزم مطابق قانون اسلام بسیار احتیاج داریم که مطالب را بفهمیم. بشر محتاج فهم است.

ده- آیه و حدیث

و اما معنی: "قل الروح من امر ربی" این نیست که معمولاً پندارند. همان است که در مقالات دیگر درج تکمیل گردیده. طبق این معنی صحیح، هم آیه مذکور و هم حدیث "من عرف نفسه فقد عرف ربه" تأیید سخن منست؛ دلیل فرمایش شما نیست.

یازده- مفهوم برعکس است

شما از این حدیث اینطور استنباط می کنید که چون شناسائی پروردگار از حدود فکر بشر خارج و غیر مقدور است شناسائی روح هم ممتنع است. مطلب برعکس است. گویم معنی حدیث "من عرف نفسه فقد عرف ربه" آن است که "هرکس خود را شناخت پس همانا خدای خویش را شناخته است" یعنی چون بشر تواند خود را شناسد پروردگار خویش نیز تواند شناختن. پس این حدیث را گفته اند تا برسانند که پروردگار نیز قابل شناسائی است کما اینکه نفس انسانی قابل شناسائی است.

دوازده- تعارض حدیث و آیه

اگر معنی حدیث را چنان گوئید که در مقاله خود فرموده اید رد بر معنی است که از آیه می کنید نه تأیید آن. چگونه شما آنرا مؤید آیه می شمارید. اما حقیقت این است که آیه رادرست معنی نمی کنند و حدیث هم بر عکس

استدلال شده که چون امر پروردگار قابل شناسائی نیست پس نفس هم قابل شناسائی نیست. نه این طور نیست. حال می گویم هرگاه کسی توانست نفس را بشناسد پس این معنی باطل می شود.

مانفس خود را شناختیم و اکنون برای شما می گوئیم تا بدانید که مراد حدیث غیر از آن است و وقتی معلوم شد که شناسائی نفس مقدور است پس شناختن پروردگار نیز ممکن است. اینها هردو تأیید حرف من بود. خیلی متشکرم چون چیزی فرمودید که عرض مرا به اثبات می رساند. (در کتاب دینامیسم آفرینش این موضوع شکافته شده و بحث بیشتر در آن بعمل آمده)

سیزده- خودشناسی

پس گوئیم می توانیم خود را بشناسیم. اگر میل دارید با هم تجزیه و بررسی می کنیم. هرچند که حقیقت یکی است و تجزیه نمی توان کرد اما برای فهم مطلب و حصول علم ما این حقیقت را تجزیه و جدا کرده یکی یکی رسیدگی می نمائیم.

چهارده- تجزیه خود

من و شما از چه ترکیب شده ایم؟ چیزی که واضح است و در وهله اول جلب نظر می کند و کسی منکر آن نمی تواند بشود، همین جسم است که می بینیم و تاحدی که دانش بشر اجازه داده آنرا شناخته ایم که مرکب از گوشت و پوست و استخوان و غیره است و اینها هم از مواد زمینی ترکیب شده اند مثل خاک، آب، فسفر، گوگرد، آهن، آهک و امثال اینها.

پانزده- غیر از جسم چه داریم؟

خوب حالا که جسم را شناختیم می خواهیم بگوئیم آیا بدن انسان منحصر بهمین جسم است یا چیز دیگری هم وجود دارد. این تجزیه ای که از جسم کردیم اطلاق به یک نفر مرده که اکنون جسمش اینجا افتاده است می شود، اما فرد زنده که پهلوی او واقع شده می بینیم با آن مرده تفاوت هائی دارد.

شانزده- این تفاوت از چیست؟

اصولاً لفظ زنده و مرده که بشردرست کرده روی چه علت است و فرقی که در معنای این دو کلمه است از چیست و چرا آنها را متفاوت می داند. ما می بینیم زنده و مرده تفاوت هائی دارند مثلاً زنده حرف می زند، می بیند، نفس می کشد، فکر می کند، حرکت می کند و سایر کارهائی که بشر زنده بجا می آورد انجام می دهد، اما از شخص مرده این اعمال ساخته نیست. پس تفاوت زنده و مرده در این قبیل اعمال است. اگر بگوئیم این اعمال از جسم است پس چرا جسم مرده این کارها را نمی کند؟

هفده- بررسی روح

حالا که قسمت جسمی شناخته شد آنرا کنار می گذاریم و در موضوع قسمت روحی بدن تفکر می کنیم. می خواهید بدانید که این قدرت که انجام اعمال را سبب می شود چطور است و از کجاست! با انگشت بینی و دهان شخصی را بگیرید، خواهید دید که در مدت یکی دو دقیقه خفه می شود یعنی تمام اعمالی که می کرد از او سلب میگردد.

هجده- مرگ اینست؟

دیگر نمی بیند، نمی شنود، فکر نمی کند، هیچ کاری انجام نمی دهد. پس می میرد و قدرت حیات از او گرفته می شود بدون اینکه ذره ای از اجزاء جسم او کسر گردد. این چه بود که قدرت به او داد و او را به حرکت واداشت؟... هوا بود که از راه بینی یا دهان وارد بدن انسان می شود. پس اکنون بوجود هوا اذعان کردید و قبول نمودید که هوادر زندگانی مؤثر است و وجود دارد.

نوزده- هوارا هم می توان دید؟

اما این هوائیکه بوجود و حقیقت آن بدون شک و تردید اعتراف گردید، آیا می توانید آنرا ببینید؟ خیر نمی بینید اما می دانید که هست. پس اقرار کردید که چیزهائی هست که وجود آن بسیار مؤثر و اساسی است و درعین حال قابل دیدن نیست. حال اگر ترقی کنید و بخواهید همین هوای نادیدنی را هم قابل رؤیت کنید می شود چنانکه امروزه هوا را به صورت مایع و حتی جامد درمی آورند و قابل رؤیت می گردد.

بیست- حقیقت روح

سقراط در اصول فلسفی خود عقیده دارد که « خودشناسی » از مطالب همه فلسفه است و میگوید: (خودرا بشناس) موضوع عالم اکبر و عالم اصغر که حکما و فلاسفه گفته اند در ادبیات اسلامی نیز مطالب چندی باقی گذارده و تشویقی برای شناسانیدن خود و شناسانیدن خدا از راه خود بشمار می رود. علمای جدید به موضوع خودشناسی توجه زیادی دارند.

پس دانستی که هوا وجود دارد و در زندگی مؤثر است و همانطور که هوا را ندیدیم ولی بوجود آن معترفیم روح را هم چون نزدیک و شبیه به آن است قبول کردیم. می پرسى هوا چیست؟ می گویم از امر پروردگار است و همان چیزی است که در ماشین بدن انسان رفت و آنرا به زندگی انداخت. روح هم از امر پروردگار است همان نیروئی است که ماشین زندگی را بحرکت واداشته است. حال دانستی قل الروح من امر ربی چیست.

بیست و یک- امر رب

امر رب کدامست؟ همین مطلب است که واضح و روشن

شد. پس من خود را شناختم و جسم و روح خود را دانستم و به وسیله شناسائی روح خود خدا را هم شناختم و امر خدا را فهمیدم. من این را واضح و روشن شناختم و دیدم. حال اگر دیگران نشناختند و ندیدند دلیل برآن است که هنوز فکر بشر به این مرحله نرسیده بود. امروز روزی رسیده که بشر رشد فکری بیابد و این را ببیند و بشناسد.

بیست و دو- خدا را شناختم

عزیزم، من هم خود را شناختم هم روح خود را و هم خدای خود را. پس حدیث (من عرف نفسه فقد عرفه ربه) را که آورده بودید کمک سختم بود و گفته مرا تأیید کرد. از شما متشکرم.

بیست سه- رابطه روح و هوا

موادی هست که برای جسم لازم است و اگر به جسم نرسد جسم فاسد می شود و می پوسد و از بین می رود مثل آب، نان، ویتامین و انواع اغذیه که مرئی است همین طور روح هم آثار و علائمی واضح و مسلم و غیرقابل انکار دارد که ما می بینیم. این مواد در هوا هست کما این که اگر هوا را چنان که قبلاً گفتیم قطع کنند. روح نمی تواند در جسم بماند. روی همین اصل مسلم است که عده ای نام روح را جان رقیق یا روح رقیق یا ماده رقیق بی وزن و از این قبیل اسامی گذارده اند.

این نامگذاری بدان خاطر بوده که نتوانسته اند مسئله را حل کنند نتیجه آن را ماده بی وزن گفته اند. در واقع مطلب یکی است و همانطور که جسم را احتیاجاتی است روح هم لازم و ملزومی دارد. ما از آن نیازمندی پی به حقیقت می بریم و درواقع او را به این وسیله می بینیم.

بیست و چهار- روی این مطلب فکر کنید گویم همانطور که اگر آب یا نان و غیره به جسم ندهید از بین می رود همانطور که اگر هوا به انسان نرسد روح از او جدا می شود.

تفریحی

پادشاهی برای آزمایش هوش فرزند خود روزی او را احضار کرده و گفت: من تصمیم دارم یا گرانبهارترین و یا ارزانتترین چیزی را که تو داری از تو بگیرم. از این دو چیز (گرانبهارترین و ارزانتترین) فقط یکی را خواهم گرفت و انتخاب آن را هم به تو واگذار میکنم. تا فردا صبح وقت داری فکر کنی و تصمیم خود را بمن بگوئی.

پسر پادشاه که فکرش غرق در زخارف دنیوی و طلا و جواهرات و اشیاء نفیس بود پیش خود خنده بسادگی رأی پدرش کرد که اصلاً این چه سؤالی است از او میکند و بدون اینکه اصلاً در این باره فکر کند فردا صبح نزد پدرش رفته، گفت:

« اعلیحضرتا- سؤال شما اصلاً محتاج فکر و 24 ساعت مهلت نبود جواب آن را از ابتدا حاضر داشتم. شما ارزانتترین چیز را از من بگیرید و گرانبهارترین را باقی گذارید.»

پادشاه تبسمی کرده گفت: « مانعی ندارد.» بعداً به پیشخدمتی دستور داد پسرش را گرفتند و با وجود دست و پا زدن و مقاومت او بینی و دهانش را مسدود ساختند؛ پس از چند ثانیه که نزدیک بود خطری متوجه طفل شود دستور داد او را رها کنند و در مقابل پسر تعجب زده گفت:

« حال فهمیدی که کدام چیز را باید انتخاب کرد. من دستور دادم که ارزانتترین چیز را که هواست و بشر ابداً قیمت و ارزشی برای آن قائل نیست از تو بگیرند ولی دیدی که در شرف مرگ بودی. اما اگر تمام اشیاء گرانبهای تو را بگیرند هیچ لطمه بتو نخواهد خورد. پس بدان که یزدان مقتدر مهربان بهترین و مفیدترین چیزهای عالم را بقدری فراوان کرده که بشر اصلاً برای آن قیمت قائل شود بسیار اندک است مثل هوا، آب، آهن و غیره. از این میان هوا مفیدترین و ارزانتترین چیزها است.»

پس به این وسیله ما پی به روح می بریم و او را می بینیم. اگر ایراد کنید که هوا غذای جسم نیز هست می گوئیم مگر در جسم مرده هوا نمی رود؟ مگر درهای او برای رفتن هوا باز نیست؟ پس چرا از آن استفاده نمی کند؟ بدیهی

است عزیزم که ما را بر سر اسم دعوائی نیست، اینها همه یک است و تفاوتی ندارد کما اینکه آمده اند اسم گذارده اند ماده رقیق بی وزن. هرچه نام گذارند فرقی دراصل مطلب نیست.

بیست و پنج- جواب ایراد

اگر می گوئید علت اینکه هوا درجسم مرده عمل نمی کند آن است که ماشین فاسد شده می گویم یک شخص زنده اگر بینی خود را بگیرد که هوا داخل نشود، چرا می میرد در حالی که ریه و قلب و سایر اعضاء و آلات او سالم است؟

جواب خواهید گفت اینها لازم و ملزوم یکدیگرند. ما هم همین را می گوئیم و حرف ما همین است. ما لازم و ملزوم را شناختیم و همانست که گفته شد. پس بنفس خود معرفت یافتیم و خدای خویش را هم شناختیم. این بود معنی حقیقی آیه و حدیث.

بیست و شش- جسم و روح و پریشپری

می پرسم چرا بشر وجود انسانی را به سه قسمت

فلاسفه قدیم و روحیون جدید در این امر اتفاق دارند که برای رابطه و پیوند روح و جسم که از لحاظ ترکیب با هم سنخیت ندارند واسطه ای لازم است. این واسطه همان پریشپری است که فلاسفه قدیم آن را قالب مثالی یا مثل صوری یا جسم قلیائی و ازاین قبیل نامها گفته اند.

اروپائیان آنرا جسم کوکبی یا **Corps Astral**

علمای روحی پریشپری می گویند.

هدایت جسم به وسیله روح و بدن مثالی است و بسیاری از روحیون عقیده دارند که درحال خواب هادی جسم بدن مثالی و درحال بیداری روح است.

هکتور دورویل عالم معروف روحی روح را برئیس و پریشپری را به معاون تشبیه میکند که گاه درغیاب رئیس کاراورا بادستور و نظر وی انجام می دهد.

«قراردادی و نسبی برای فهم خود» تقسیم کرده و جسم و روح و پریشپری گفته اند درحالی که می توان فقط روح و جسم گفت. وجود پریشپری را از قدیم اعتراف داشته اند و دانشمندان سلف هم معترض شده اند و قرآن و احادیث مذهبی هم آنرا تأیید کرده و علم امروز نیز بوجود آن اعتراف نموده است.

پس ما آن را قبول می کنیم سپس درباره آن به تفکر می پردازیم یعنی باهمان نیروی امر پروردگار که یزدان به امر و مشیت خود در بشر قرار داده این مطلب را حل و ثابت می نمائیم. چون خود شما وجود آنرا قبول دارید بدیهی است که بحثی در وجود یا نبودن آن باشما نیست.

بیست و هفت- خواب و مرگ

شما می گوئید که خواب و مرگ بهم شباهت دارد و یکی است. من می گویم این طور نیست و شباهتی با هم ندارد. گویم یک دکتر می خواهد بیماری را جراحی کند، بوسیله دارو او را بیهوش می سازد و پس از مدتی بیهوش می آورد. آیا این دکتر مریض را کشته و دوباره زنده کرده است؟ استغفرالله مگر امر خدائی دارد که چنین کاری انجام دهد؟ پس تصدیق می کنید که آن شخص را نکشته بلکه به وسیله دارو قسمتی از قوای مغز و ماشین بدنی او را خوابانده و در نتیجه شخص بی حس است.

بیست و هشت - بی حسی یعنی چه

روح از او کناره گرفته تا وقتی که دوباره جسم به حال خود برگردد و آن محل بار دیگر قدرت خود را بدست آورد و روح از آن استفاده کند. عزیزم جایی که یک نفر شخص بیهوش نمرده است چطور یک شخص خوابیده را

مرده می دانی در صورتی که این دو باهم تفاوت بسیار دارند. شخص بیهوش طوری است که پایش را قطع می کنند نمی فهمد در صورتی که شخص خوابیده اگر نوک سوزنی را به بدنش نزدیک کنند بیدار می شود.

پس جایی که شخص بیهوش نمرده است شخص خوابیده هم بطریق اولی نمرده و زنده است منتها بامر و مشیت الهی قسمتی از بدنش از کار افتاده ولی باقی بدن در حال فعالیت است. قلب، ریه و کلیه و معده و بسیاری از اعضاء او کار می کند، گاهی در جواب حرف می زند، حرکت می نماید، تکان می خورد، دست و پا می زند، گاهی هم اتفاق می افتد که راه می رود. اگر مرده پس چطور کار زنده ها را بجا می آورد؟ پس نمرده است.

بیست و نه - عقل حکم می کند

ما این مطلب را به دلیل عقل و به وسیله همان نیروی روح که یزدان مقرر فرموده و امر پروردگار است ثابت کردیم، عقل و فکر چنین

حکم می کند. ما ناچاریم در مقابل حقیقت اذعان و اعترافات کنیم. عزیزم چه باید کرد؟ خیلی عذر می خواهم ازاینکه حقیقت روشن به اینجا رسید که مطلب ثابت شود. تقصیر من نیست.

سی - در حال خواب چه می شود؟

می گوئیم حالا که شخص در حال خواب نمرده پس ناچار نمی توان او را جسم تنها دانست و باید مثل شخص زنده نیروئی داشته باشد که این همه حرکت از او صادر شود. از طرفی انسان در حال خواب مناظر و رؤیاهائی می بیند که سیر روح او در فضا و زمان و مکان است و آن را به هیچ علتی جز سیر روحی منسوب نمی توان کرد. پس روح ناچار است از آن خارج شود و کنار برود.

دکتر پاپوس در کتاب: «اسلوب علوم مخفیه» مثالی برای روح و پریسپری و جسم می زند، جسم را به درشکه، پریسپری را به اسب و روح را به راننده تشبیه می کند. وقتی که جسم بیدار است درشکه سالم و راننده پریسپری و جسم را می برد (درشکه بخوبی راه می رود) در حال مرگ درشکه خرد شده و راننده سوار اسب شده و دور می شود. در حال خواب درشکه باز شده و راننده (روح) سوار اسب (پریسپری) شده به گردش در عالم می پردازد.

خوانندگان طبق حکمت نوین تشخیص می دهند که عقیده دکتر پاپوس در مورد خواب غلط است. اگر در حال خواب روح و پریسپری با هم دور شود پس تکلیف جسم چه می شود و اعمال زندگانی که در حال خواب انجام می شود باچه نیروئی صورت می گیرد؟ این حرف غلط است. در حال خواب روح جدا می شود ولی پریسپری در بدن هست تا اعمال بدنی را ادامه دهد و انسان نمی رد. اما رابطه او با روح دائماً مثل تلگراف بی سیم برقرار است.

از یک سو گفتیم که روح در جسم نیست و از طرف دیگر قبول کردیم که جسم خالی نمی شود و چیزی هست که او را به حرکت می اندازد.

سی و یک- نیروی سوم

پس به حکم اجبار ناچاریم یک نیروی سوم یا قدرت ثالثی قائل شویم که نه جسم است و نه روح و این همان قالب مثالی است که در حال خواب یا بیهوشی طبیعی یا مصنوعی به همراه انسان هست و رابط بین روح و جسم است. آری برادر عزیز به حکم اجبار و به دلیل محکم وجود پریسپری ثابت و معلوم گردید که چیست و دانستیم که در حال خواب و بیهوشی در بدن باقی می ماند.

سی و دو- فرق دیگر بین خواب و بیهوشی و مرگ

این نکته را نباید از نظر دور داشت که بین خواب و بیهوشی و مرگ تفاوت اساسی و مهم دیگری هم هست بدین معنی که در حال خواب طبیعی سالم، ماشین بدن سالم است و نقصی ندارد. در حال بیهوشی نیز ماشین بدن عیبی به هم نرزد، فقط در اثر دارو یا عوارض دیگر قسمتی از آن موقتاً از کار افتاده است. اما در حال مرگ ماشین بدن به کلی فرسوده و خراب شده به طوری که دیگر قادر به زندگی نیست و روح و پریسپری نمی توانند آن را به کار اندازند.

سی و سه- مثل کتاب

موضوع مثل کتاب چون خود شما درست بخاطر ندارید که چه بوده نمی توان آن را مدرک قرار داد به علاوه ظن قوی بر این است که عکسهای آن کتاب که ذکر فرموده اید نقاشی بوده نه عکس حقیقی که برای تجسم موضوع و تصویر آن را به شکل گراور درست کرده اند چنان که در این قبیل کتابها مرسوم است.

سی و چهار- قرب و بعد روحی

در خاتمه مقاله فرموده اید روح انسانی در عالم خواب در قبضه توفی و قدرت خداوند است. منمهم گفته ام که قدرت یزدان بر همه چیز جاری است. چون موضوع روح و پریسپری و جسم به تفصیل در بالا گفته شد و بطور روشن ثابت گردید نیازی به تکرار نمی بینم. اما این که می فرمائید برای روح بعد و قربی نیست صحیح است و من این موضوع را در همین جزوه در مقاله تلپاتی که قبلاً نیز چاپ شده تذکر داده ام و اگر در مقاله مربوط به خواب، ناچار از ذکر کلمه قرب و بعد و دوری و نزدیکی شده ام برای فهماندن مطلب به کسانی بوده که جز با این لغات و اصطلاحات که قراردادی و نسبی است نمی توانند حقیقت را درک نمایند.

برای آنهایی که فکرشان بزرگتر و روشنتر است گفته می شود که قرب و بعدی در بین نیست. کلمات و اصطلاحات همیشه برای فهم مطلب است.

سی و پنج- خاتمه

این بود بحثی پیرامون مقاله برادر ارجمند و گرامی، در خاتمه مقاله گویم:

ای خواننده عزیز، اینکه از پیش فرموده اند:

آب در کوزه و ما تشنه لبان می گردیم،

بیا که ما آب زلال و پاکیزه به امر و مشیت الهی داریم و برای تشنگان آماده کرده ایم. هرکس تشنه است بیاید و از این آب زلال بیاشامد، بیا تابیایی و پیدا کنی، بیا که حقیقت اینجا است.